بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و پنجاه و یکم\_ 2 بهمن 1400

[سیر بحث]

جهتم سوم در این بحث بود که ببینیم چه تعداد روات از کتاب موطأ از مالک بوده است. روشن شد که این کتاب توسط مالک ویرایش‌های متعددی شده است، وشاید اختلاف در تعداد روایات ناظر به همین ویرایش‌های مختلف باشد؛ به این مناسبت که شیوۀ ایشان ویرایش کتاب بوده، به سبک اعتماد ایشان به روایات رسیدیم که ببینیم شیوه‌ایی که او روایتی را انتخاب می‌کرده یا روایاتی را رد می‌کرده است، چه بوده.

[بررسی ادعای نقاد بودن مالک]

برخی از بزرگان اهل تسنن گفته اند که مالک جزء نقادان رجال و حدیث است و در این نقادی هم بسیار هم موشکافانه عمل می‌کند و از این رو هر روایتی را انتخاب نمی کند.

[لا طریق لنا بصحة ما ذکر]

ما هم ان شاء الله بعدا عباراتی را خواهیم آورد از اهل تسنن که این معنا را افاده می‌کند اما حال اشاره می‌کنم به پاسخی که در فرمایش سید سیستانی آمده و آن این‌که ما راهی برای اعتماد به این که این شیوۀ سخت توسط مالک انجام می‌شده است، نداریم، **لا طریق لنا بصحة ما ذکر فی حقه**.

[موطأ نشان‌گر شیوۀ نقل حدیث او]

[کثرت مراسیل در این کتاب]

علاوه بر این ما هستیم و این کتاب موطأ او، که نشان‌گر شیوۀ نقل حدیث مالک به أنس است، با نگاهی به این کتاب پی‌ می‌بریم که مراسیل این کتاب اکثر من مسانیده، و این فقط ما نیستیم که به این مطلب رسیده‌اییم. جناب ابوزهرۀ مصری تصریح می‌کند که مالک ملتزم به اتصال حدیث نیست. ملتزم نیست که حتما احادیثی را از پیامبر اکرم نقل کند که با سند متصل به آن حضرت رسیده باشد.

**بل فیها المرسل ... و فیه المنقطع ... وفیه البلاغات**

می خواهد ابوزهره بگوید که در کتاب موطأ، شما دنبال این نباشید، که همۀ احادیث متصل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشند؛ بلکه احادسث مرسل، منقطع و بلاغ را پیدا می‌کنید.

گاهی کلمۀ مرسل به معنای عام به کار برده می‌شود، یعنی هر روایتی که بخشی یا همۀ سند ذکر نشده باشد، این می شود مرسل به معنای عام اما گاهی مرسل یک نحوه خاص از عدم ذکر سند است و آن جایی است که آن شخص آخری که از معصوم نقل کرده است، ذکر نشده نباشد، ما با ذکر سند از تابعین تابعین و تابعین نقل می کنند تا برسد به یک صحابی و او هم پیامبر، حال اگر اسم آن صحابی بالخصوص حذف شده باشد، این را بهش مرسل می‌گویند به تعبیر بنده مرسل به معناه الخاص یعنی آن آخرین نفری که بنا است حدیث را از معصوم نقل کند، نامش معلوم نیست.

در کتاب موطأ مالک از این گونه احادیث مشاهده می‌کنیم؛ چنان که از یک مرسل به معنای عام دیگر هم در کتاب موطأ دیده می‌شود، و آن روایاتی است که اسمش را مقطوع یا منقطع می‌گذارند، یعنی اسم صحابی آمده است، گفته اند این را مثلا ابوذر از پیامبر اکرم نقل کرده است ولی چه کسی از ابوذر نقل کرده، بیان نشده است، یعنی راوی بعد از آن صحابی کیست که از آن صحابی نقل می‌کند، اسمش نیامده، این جزء خانوادۀ مرسل به معناه العام است، که بهش می‌گویند منقطع، یا بگو مقطوع.

چنان که در کتاب موطأ احادیثی به صورت بلاغ آمده است، یعنی این جور میگوید بلغنی که این حدیث از پیامبر صادر شده است، اصلا سندی ارائه نمی‌شود، این هم باز جزء مرسل به معنای عام است، که به آن بلاغ گفته می‌شود یا بلاغات. اساسا سند نمی‌آید، بلغنی أن رسول الله صلی علیه و آله و سلم قال کذا.

هم در موطأ مالک مرسل به نحو خاص هست، یعنی مرسلی که آن راوی آخر نیامده باشد، ذکر شده است، هم منقطع ذکر شده و هم بلاغات.

این توضیحی که عرض کردم مربوط است به این عبارت از آقای ابوزهره:

**بل فیها المرسل الذی لم یذکر فیه الصحابی الذی رواه، و فیه المنقطع الذی لم یذکر فیه راویه بعد طبقة الصحابی، و فیه البلاغات التی لم یذکر فیها سنده**

توضیحش را عرض کردم شما وقتی کلمۀ مرسل را مخصوصا در کتب اهل تسنن می نگیرید دقت کنید مراد مرسل به معنای عام است که هم مرسل به معناه الخاص را می‌گیرد و هم منقطع را می‌گیرد و هم بلاغات را می‌گیرد و هم مرفوعه را می‌گیرد، یا مرادش مرسل به معناه الخاص است، یعنی آن شخص اصلی که از پیامبر نقل کرده، نامش نیامده است. همۀ این‌ها در این‌که سند متصل نیست، مشترک هستند.

[توجیه ابن زهره بر نقل فراوان مراسیل در الموطأ]

ابوزهره وقتی خودش این اعتراف را می‌کند به دنبال یک دفاعی از مالک بر می آید. می گوید:

**و یظهر أن التقید بالسند لم یسد فی عصر مالک، بل تقید المحدثون من بعده بذلک[[1]](#footnote-1)**

ظاهرا قضیه ازاین قرار است که در عصر مالک آنگونه که در قرون بعد تقیدی به سند بوده است، مرسوم نبوده است، آن اتفاقی است که در عصرهای بعدی در نقل سند روایت مشاهده می‌کنیم، در عصر مالک چنین نبوده، این‌ها را بعدا محدثین و روات مقید شده اند.

این توضیح کلام ابوزهرۀ مصری.

[رد این توجیه توسط آیت الله سیستانی]

حال حضرت آقای سیستانی دامت برکاته به حق می‌گوید نه این توجیه، توجیه خوبی نیست، بلکه در مقام تفسیر باید بگوییم:

**بل لیس له ضابط فی قبول الحدیث و عدمه،**

می دانید چرا این مقدار مرسل در کتاب موطأ مالک مشاهده می‌شود، برای این است که ضابط و معیار کامل و دقیقی بر پذیرش و عدم پذیرش حدیث نداشته است. این ادعای بزرگی است. شاهدی دارید؟

یک شاهد ما خود همین کتاب است، این را قبول نمی کنید؟ از شافعی برای شما شاهد می‌آورم. در کتاب الأم شافعی آمده است:

**اذا حدث الثقة عن الثقة حتی یتنهی الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فهو ثابت عن رسول الله صلی اله علیه و آله و سلم.**

اگر دیدید یک راوی ثقه ایی از راوی ثقه دیگری روایتی را از پیامبر اکر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد، این ثابت شده که پیامبر این را فرموده است،

**و لا نترک لرسول الله حدیثا ابدا الا حدیثا وجد عن رسول الله صلی الله علیه و اله و لسم حدیث یخالفه،**

ما هیچ گاه حدیثی را از پیامبر رد نمی‌کنیم، مگر حدیثی را که باز از خود پیامبر رسیده باشد معارض و مخالف آن حدیث اول باشد که می رود در باب تعارض

والا اگر به باب تعارض نرود،حدیثی را رد نمی کنیم، البته به این شرط که اذا حدث ثقه عن الثقه متصلا تا برسد به پیامبر اکرم.

این حرف شافعی

شاگرد شافعی می گوید:

**أفیذهب صاحبنا هذا المذهب.**

آقای شافعی این حرف توست آیا صاحب ما، مراد مالک است چرا که استاد شافعی است،

**قال نعم فی بعض العلم و ترکه فی بعض**

مرادش از علم علم حدیث است

در جایی که حدیث نقل می کند گاهی همین شیوه را دارد که من دارم؛ اما گاهی این شیوه را ندارد، حدیثی را از پیامبر نقل می‌کند، که به معیار **اذا حدث ثقة عن ثقة** نیست، مسند نیست، مرسل است، بعضی موارد این شرائط را ندارد.

**قلت: این شاگرد می گوید فالذکر ما ذهب الیه صاحبنا من حدیث النبی صلی الله علیه و آله وسلم مما لم یرو عن الائمة أبی بکر و لا عمر و لا عثمان و لا علی شیئا یوافقه،**

می گوید حدیثی را برای من بیاور، نمونه هایی را برای من بیاور، که این چنین دقتی را در ذکر حدیث سندا و دلالتا نداشته، نمونه هایی را بیاور

شافعی می گوید **نعم ساذکر من ذلک ان شاء الله[[2]](#footnote-2)**

یعنی مواردی که اگر من شافعی بودم؛ چه بسا به آن حدیث یا به جهت مناقشۀ سندی و ارسال اعتماد نمی‌کردم، یا به جهت مناقشۀ دلالی و مخالفت و معارضتش با احادیث دیگر، روایت را عمل نمی کردم، یا چون آن روایت منقول از نبی خاتم، توسط خلفاء پیامبر تأیید نشده، آن روایت را من شافعی بهش عمل نمی کنم، ولی مالک چنین روایاتی دارد.

با این توضیحی که دادم، شافعی با این که ان شاء الله خواهم گفت برترین تعابیر را، بهترین تعاریف را از مالک دارد، این گونه شیوۀ نقل حدیث او را، مورد اشکال قرار می‌دهد و این یعنی مالک به انس به شهادت کتاب موطأش در آن مراسیل و مقاطیع فراوان است، و به شهادتی که این شهادت جناب شافعی، ضابط و معیار مهم و قابل قبول برای پذیرش یا رد حدیث نداشته، بله، احادیث را نقادی می‌کرده، ولی نقادی او یک نقادی فنی، برخواسته از معیارهای ثابت شدۀ رجالی و حدیثی نبوده است.

باز شافعی شاگردش به او می گوید آیا در خواندن آیۀ «**إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ**»[[3]](#footnote-3) سجدۀ واجبه ایی داریم، **قال فیها سجدة**. **فقلت ما الحجة أن فیها سجدة؟** در حالی که آنی که ما شنیدیم به تعبیر آنها ، 11 مورد سجده داریم که این آیه جزء آن نیست و این هم اجماعی است، چرا میگویی سجده دارد؟

**قال الشافعی اخبرنا مالک عن عبد اللله بن یزید مولی الاسود بن سفیان عن ابی السلمة بن عبدالرحمن أن اباهریرة قرأ لهم «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ» فسجد فیها**، طبیعتا برای مردم هم جای سوال بود **فلما انصرف اخبرهم أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سجد فیها.**

این شاگرد ادامه می دهد، من گفتم این اجماعی است، موارد سجده مشخص است، این آیه نیست

شافعی می گوید وقتی سنت پیامبراین است، و رأی ابوهریره این است، چرا می خواهید ترک کنید؟ اتفاقا بگویید آنچه اجماعی و قطعی است این که این آیه هم سجده دارد.[[4]](#footnote-4)

چه می خواهد بگوید آقای سیستانی با این نقلی که این جا کرده است؟ می خواهد بگوید ببینید، در این که این آیه سجده دارد یا ندارد، این مسأله بوده، که آن‌ها اجماع داشتند بر اینکه نه سجده ندارد، اما مالک آمده یک روایتی را از ابوهریره نقل کرده، شافعی هم پذیر فته است، خب طبق چه معیاری آن اقوال را، آن روایات را کنار گذاشته، این روایت ابوهریره را قبول کرده است؟ در حالی که با فتوای با فتوای گذشتگان خودش مخالف است، اجمع الناس که 11 سورۀ سجده دار طبق مسلک آنان داریم و این جزء آن نیست. چطور این روایت ابوهریره را قبول می کند؟ به چه مزیتی این روایت را فتوا به وجوبش می دهد و قبولش می‌کند؟

معلوم می‌شود یک ضابطۀ مشخصی نداشته است. ببینید کجا مالک شاهد آورد که ابوبکر عمر، عثمان، وجود مقدس مولا سلام الله علیه با این نقلی که از پیامبر شده است، موافق بوده اند و این ها هم در «**إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ**» سجده می کردند، نه همچین چیزی نقل نشده است ولی در عین حال قبول کرده است، این می‌رساند که یک ضابط دقیق و مشخص و مدونی در پذیرش حدیث نداشته است، حال آن زمان محقق نبوده است یا اصلا خود ایشان نداشته است.[[5]](#footnote-5)

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. مالک حیاته و عصره، ص 241. [↑](#footnote-ref-1)
2. کتاب الام، ج 7، ص 201 [↑](#footnote-ref-2)
3. الانشقاق:1. [↑](#footnote-ref-3)
4. کتاب الام، ج 7، ص 213. [↑](#footnote-ref-4)
5. ر.ک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 75 و 76. [↑](#footnote-ref-5)